



فرهنگی

آرژونیکویسیان
بتول مطهری

تمدن یا توحش

اشاره

تمدن‌ها که به عنوان بزرگ‌ترین خاستگاه و هدف در زندگی کلیه جوامع، مهم‌ترین قطب و عامل در روند حرکت تاریخ می‌باشند، اگر به طور کامل شناخته و تحلیل شوند، مسیر درست یا نادرست یک جامعه را نشان خواهند داد. جامعه غربی نیز به عنوان اصلی‌ترین داعیه‌دار تمدن غرب اگر قرار است به طور کامل شناخته شود، نیازمند آن است که با رویکرد تحلیلی عناصر تمدن، در آن، بررسی گردد. در این مختصر با هدف شناخت اجمالی از پایه‌های تمدن غرب، ابتدا با بررسی مفهوم واژه، کارکرد آن‌ها را در هر جامعه‌ای بررسی می‌نماییم تا در انتها، فضای روشنی برای نگاه بر روی نوع تمدن در غرب که در واقع همان توحش حیوانی است، باز گردد.

تمدن چیست؟

در جهت شناختن این مفهوم، تعاریف متعددی ارائه گردیده که برخی از آن عبارتند از:

۱. نگرش تمدن، نگرشی فراگیر و جامع است. در این رویکرد، تحولات اجتماعی در مقیاسی کلان و در نسبتی با دیگر حوزه‌ها مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفته و از تحلیل‌های تک عاملی پرهیز می‌شود. از سوی دیگر نگاه تمدنی، نگاهی است که کارآمدی نظام‌های اندیشه‌ای از آن رهگذر رخ می‌دهد.^۱

۲. تمدن به معنای کننده آن، یعنی نه فقط رفاه در زمینه ضرورت‌های روزانه، بلکه همچنین پالایش معرفت و پرورش فضیلت به نحوی که زندگی بشری را به مرتبه بالاتر بکشد. اگر دانشمندان چنین تمایزی بین دو معنای تمدن قابل می‌شدند، می‌توانستند مقدار زیادی از بحث‌های بی‌ثمر را کنار نهند.^۲

۳. تمدن عبارت است از مجموعه دانش‌ها، هنرها و فنون و آداب و سنن و تأسیسات و نمادهای اجتماعی که در پرتو ابداعات و اختراعات و فعالیت‌های افراد و گروه‌های انسانی،



طی قرون و اعصار گذشته توسعه و تکامل یافته و در تمام قسمت‌های یک جامعه و یا چند جامعه که با هم ارتباط دارند، رایج است؛ مثل تمدن مصر، تمدن یونان، تمدن ایران و هر کدام دارای ویژگی‌هایی است که به عوامل جغرافیایی و تاریخی و تکنیکی خاص خود بستگی دارد.^۲

فرهنگ چیست و چه رابطه‌ای با تمدن دارد؟

یونسکو در سال ۱۹۸۸ در کنفرانس جهانی در شهر مکزیک، این تعریف را قبول کرد که جامع تعاریفی است که تا آن زمان وجود داشته است. طبق

این تعریف؛ فرهنگ عبارت است از خصوصیات معنوی مادی و فکری و عاطفی که به یک گروه اجتماعی و یا به یک جامعه هويت می‌بخشد. این فرهنگ‌ها، هنرها و ادبیات، باورها، شیوه‌های همزیستی و حقوق اساسی بشر را در بر می‌گیرد.

هنری لوکاس در مقدمه کتاب تاریخ تمدن، تمدن و فرهنگ را هم‌معنا می‌داند و تنها تفاوت میان آن‌ها را، به قلمرو معنایی آن دو باز می‌گرداند. وی فرهنگ را به لحاظ مفهومی، محدودتر از تمدن در نظر گرفته و برای تمدن، معنایی اعم قائل شده است. او می‌گوید:

واژه Culture «فرهنگ» که از (کولتورا)ی لاتین گرفته شده، در اصطلاح‌شناسی انسان‌شناسان به خوبی جا افتاده است. پیشینه کاربرد واژه تمدن دیرینه‌تر است. انسان‌شناسان چون از ابهام این واژه ناخشنود بودند، آن را کنار گذاشتند و واژه «فرهنگ» را به کار بردند. البته هم اکنون دو واژه بر یک مفهوم دلالت می‌کند. جز این‌که دامنه و زبان «فرهنگ»، محدودتر از «تمدن» است. از این روست که می‌گوییم «فرهنگ هومری» یا «تمدن غربی». «گی روش» تفکیک تمدن از فرهنگ را به کلی منکر شده و جدایی آن دو را کاملاً

امری مصنوعی و غیر معقول می‌داند. جولیسوس گوله و ویلیام م. ل. کولب، در نگاهی جامع‌تر، هر دو مضمون از نسبت میان فرهنگ و تمدن را در فرهنگ علوم اجتماعی مورد اشاره قرار داده، مضمون اصلی را نوعی ترازو میان فرهنگ و تمدن می‌دانند که در آن تمدن صورتی از فرهنگ به حساب می‌آید.

آنچه سبب وجود این تعاریف مختلف می‌گردد، معیارهای بخششی برای تعریف تمدن است. مثلاً برخی نسخه‌هایی را مورد تأکید قرار داده‌اند که قابل اندازه‌گیری است. علت تفاوت تعاریف در راستای تمدن، به علت تفاوت معیارهای سنجش است. معیارهای سنجش تمدن در اندیشه علوم اجتماعی متفاوت بوده است. برخی نسخه‌هایی را مورد تأکید قرار داده‌اند که قابل اندازه‌گیری باشد؛ از این رو، خط تکنولوژی و علم به مثابه مهم‌ترین معیارهای شناخت تمدن، عنوان شده است. البته در کنار این‌ها، از معیارهای دیگری مانند «وجود شهرها، وجود ناهمانگی جمعیتی که بر اثر تقسیم پیچیده کار با هم مرتبط شده‌اند و تمرکز قدرت اقتصادی و سیاسی» به مثابه ملاک‌های تمدنی مورد توجه قرار گرفته است. در این میان کسانی هم بوده‌اند که تمایل داشته‌اند تمدن‌ها را نه فقط بر بنیاد سنجه‌هایی که به آسانی قابل اندازه‌گیری است، بلکه بر پایه تغییر و تنوع در نظام اخلاقی بازشناسی کنند.

نتیجه آن‌که هر تمدنی خاستگاه عقلانی است و می‌توان آن را فرهنگ یک تمدن دانست. کسانی که فرهنگ را در برابر تمدن به کار برده‌اند، به همین بعد عقلانی در تمدن‌ها نظر داشته‌اند. این اصول عقلی که در تمدن‌ها وجود دارد، ناظر به هدف از زندگی و معنایی است که در ذهنیت جمعی در مورد زندگی نقش بسته است. وسایلی مانند دولت، قدرت و مشروعیت در سیاست، مقولاتی مانند انسان، دین، جامعه و زندگی، در ساحت فرهنگ و اجتماع و بالآخره مسائلی مانند کار، طبیعت و ثروت در عرصه اقتصاد و همین‌طور تکالیف یا حقوقی که برای انسان در حوزه حقوق تعریف می‌شود، از این نقطه آغاز شده و جهت پیدا می‌کند. در چنین

استنباط مشترکی از زندگی است که انسان‌ها هویتی واحد به دست آورده، به جمع خود انسجام می‌بخشند. در این که حکومت‌ها دین محور باشند یا سکولار، سرمایه‌داری باشند یا سوسیالیستی، دولت‌سالار باشند یا نه؛ برخاسته از همین اصول عقلی است که عوامل حکومت‌ساز - البته هر یک به سهم خود - در عقلانیت جمعی دارد و بر اساس آن یک گفتمان سیاسی و اجتماعی را ایجاد می‌کنند.^۳

به راستی چه عواملی در تمدن و ساخت آن نقش خواهد داشت؟ در واقع هر تمدن، از نظام‌های تمدنی به وجود می‌آید که البته این نظام‌ها باید ویژگی‌های خاص داشته باشند تا جمع شدن آن‌ها حول یک محور، یک تمدن را ایجاد کند. در واقع این هماهنگی و همسویی عناصر تمدن است که آن را شکل می‌دهد و عامل تفاوت و تمایز میان این تمدن‌ها نیز، همین تفاوت در نوع هماهنگی و انسجام عناصر است. اما این نقش محوری و اساسی، در واقع ویژگی خاص برای انسجام عناصر و نظام‌ها چه می‌تواند باشد و در تمدن‌های بشری از چه مؤلفه‌هایی نتیجه می‌گردد؟ عده‌ای در مقایسه میان نظام دینی و اخلاقی، این نقش محوری را به اخلاقیات می‌دهند. اصولاً نظام‌های اقتصادی با تأکید بر نظام اخلاقی است که قدرت سیاسی و دینی (به معنای عام) خود را توجیه کرده و مشروعیت لازم را کسب می‌کنند، از این رو اخلاق را مقدم بر دین دانسته و این که جوامع حتی چه دینی را برمی‌گزینند و براساس این دین که الهی یا غیر الهی، حق‌گرا یا خودگرا، انسان‌گرا یا خداگرا و ... خواهد بود، منوط به تصمیمی اخلاقی در آن جامعه است؛ لذا کلیه نظام‌های تمدن بر پایه این تصمیم اخلاقی، با محوریت برگزیده شده، رشد خواهد کرد. در واقع اگر نظام اقتصاد با این محوریت هدف خواهد گرفت؛ نتیجه‌ای جز عملکرد اقتصاد در تمدن امروز نخواهد داشت.

نکته قابل توجه در روند این شکل‌گیری نسبت به گذر زمان در تمدن حاضر این است که حتی سهم عادلانه‌ای میان نظام‌های موجود توزیع نکرده است. مثلاً در تمدن‌های پیشین، نظام اقتصادی به مثابه یک نهاد مستقل، کارکردهای امروزی را



علت تفاوت تعاریف در راستای تمدن، به علت تفاوت معیارهای سنجش است.

اگر تمدنی مثلاً در نظریه‌های علوم تجربی خویش، انسان را نسل پیشرفته حیوان بداند، این تفکر تنها در محدوده زیست‌شناسی نخواهد ماند و بلکه بر فرهنگ بشر غلبه خواهد کرد.

در صورت‌بندی تمدن‌ها نداشته است. در دورانی نه خیلی دور، فلاسفه اسکولاستیک، اساساً اقتصاد را در حوزه اخلاقیات قرار می‌دادند. مریکانتیلیست‌ها نیز آن را ذیل سیاست می‌گنجانیدند، ولی بین سال‌های ۱۷۵۶ تا ۱۷۸۸، فیزیوکرات‌ها علم اقتصاد را به طور مستقل در غرب بنا نهاده و آن را از اخلاق جدا نمودند.^۵

بر این اساس هر چند در توصیف برخی تمدن‌های پیشین، می‌توان اقتصاد را همچون رسانه و ارتباطات در عصر قدیم، در حاشیه قرار داده، جایگاه آن را در شکل‌گیری تمدن‌ها ناچیز دانست، ولی امروزه در مواجهه با جهان مدرن که در آن اقتصاد به منزله یک واقعیت اثرگذار و فراگیر در تعاملات تمدنی اثرگذار است، نمی‌توان آن را چه در فهم تمدن‌ها و چه در تأسیس آن‌ها نادیده انگاشت و در تحلیل‌های تمدنی به آن اشاره نکرد.^۶ این همان دیکتاتورری اقتصاد است که در روند خود نه تنها مسیری جدا از انسان یافته، بلکه بشریت را جبراً در مسیری ناخواسته رو به سوی نابودی حیات طبیعی پیش می‌راند و این پندار که یک تمدن می‌تواند پایه‌های خود را بر روی چنین تجاوزه و نابودی استوار کند، نتیجه یک شرارت اخلاقی و نماد حیوانی خواهد بود. این نظام‌ها که در واقع تمام مبانی یک تمدن از آن‌ها نشأت می‌گیرد، اگر هدفی دینی بگیرند، در واقع تمام قالب‌ها چون هنر، ادبیات، حرکت‌های عرفانی و جنبش‌های اجتماعی و حرکت‌های سیاسی ظاهر خواهد شد. این نظام معنوی زیربنای نظام و گرایش‌ها، بینش‌ها و کنش‌های روحی و باطنی یک تمدن گشته که از رهگذر آن، نیازهای روحی، روانی جمعی و تمدنی و

تاریخی تأثیر می‌گیرد.

اما بشریت چگونه توانست یا درست‌تر اینکه چرا خواست با گزیدن محور اخلاق، به سوی هلاکت تمدن خویش حرکت کند؟^۷ فضل بن عمر گوید: از امام صادق (ع) از علم امام پرسیدم نسبت به آن چه در اعماق زمین باشد با این که خودش در میان خانه است و پرده هم حادی او افتاده است. فرمود: ای فضل! به راستی خدای تبارک و تعالی، در پیامبر (ص) پنج روح نهاد: روح حیات و زندگی که به وسیله آن بچند و راه برود، روح توانایی که به وسیله آن قیام کند و مبارزه نماید، روح شهوت که به وسیله آن بخورد و بنوشد و به حلال با زن‌ها بیامیزد، روح ایمان که به وسیله آن عقیده دارد و عدالت می‌ورزد و روح القدس که به وسیله آن تحمل نبوت کند.^۸

در کتاب «بصائر الدرجات» در ادامه روایتی نظیر آنچه ذکر شد، می‌فرماید: در مؤمنین چهار مرتبه از این ارواح: روح ایمان، روح شهوت، روح قوت و روح حیات وجود دارد و کفار فاقد روح ایمان هستند. روح ایمان مادامی که انسان به گناه کبیره‌ای آلوده نشده، ملازم با اوست و چون کبیره‌ای مرتکب شود، از او جدایی حاصل می‌کند و ...^۹

انسان مادامی که ایمان نیاورده، در مرتبه روح شهوت که همان مقام حیوانی است توقف خواهد کرد، فضایل، اعمال و افکارش همگی با این مقام یعنی حیوانیت، مناسبت دارد. این ایمان تنها به مفهوم کلمه اسلام باز نمی‌گردد. اگر چه کمال آن در همین اندیشه است، اما تقید یا عبودیت تو، بندگی برای هر قید و شرطی روح ایمان را در ذات سرکش و شهوانی انسان ایجاد می‌کند. مثلاً تنبلی و تن‌آسایی، گرایش حیوانی است که با غلبه روح حیوانی بر روح انسانی، یک صفت ذاتی برای بشر می‌شود. اما چگونه این صفات حیوانی در ذات انسان رشد خواهد کرد؟ به راستی چه رابطه‌ای با تمدن انسانی خواهد داشت؟

اگر تمدنی مثلاً در نظریه‌های علوم تجربی خویش، انسان را نسل پیشرفته حیوان بداند، این تفکر تنها در محدوده زیست‌شناسی نخواهد ماند و بلکه بر فرهنگ بشر غلبه خواهد کرد و از این طریق بنیان تمدن و

مناسبات اجتماعی قرار گرفته و انسان نیز حیوان میمون‌زاده گرگ صفتی است که تکاملش در حد تنازع به صورت بقا است و دینی خواهد بود. و از این قبیل تمام دیگر مؤلفه‌های تمدن غرب که نتیجه‌ای جز باغ وحشی انسانی نخواهد داشت (همان طور که آقای دزموند مدریس در کتاب بعدی خود به نام «باغ وحش انسانی» در بیان وجه تسمیه کتاب خویش، بعد از مقایسه نوع انسان و جانوران دیگر و رد اختلاف بنیادی فی ما بین این نوع و انواع دیگر جانوران، شهرها و اجتماعات بشری را باغ وحش انسانی می‌نامد).^{۱۰} صرف‌نظر از این که تفکر غالب بشری در مغرب زمین، انسان را صرفاً از دریچه حیوانیتش می‌نگرد، آقای موریس در این مدعای خویش چندان هم به خطا نیست، چرا که در چهره مسخ شده بشر غربی، دیگر هیچ نشانی از انسانیت باقی نمانده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. جستاری نظری در باب تمدن، محمدتقی کرمی قمی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲. فرکوستاوا یوکیچی، اندیشمند ژاپنی، نظریه تمدن، ص ۱۱۱.
۳. همان.
۴. آشوری، داریوش، تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، ص ۱۲۸.
۵. رک: شال ژید، تاریخ عقاید اقتصادی، صص ۱۳ - ۱۱ و نیرلوسی بدن، تاریخ اقتصادی، صص ۶۶ و سیدحسین نصر، جوان و مسلمانان و دنیای متجدد، صص ۲۹۶ - ۲۹۷.
۶. اسل سر، نیل جی، جامعه‌شناس اقتصادی، صص ۸۸.
۷. در حالی که ذاتی شدن صفتی از حیوان در بشریت با توجه به روایات، کاری است نه چندان ساده و زودگذر.
۸. اصول کافی، ۴ جلدی، آیت‌الله محمد باقر کمرهای، اسوه تهران، دوم، ۱۳۷۲، ج ۲، صص ۳۴۵، به نقل از کتاب توسعه و مبانی تمدن غرب شهید آوینی.
۹. ابوجعفر محمدبن حسن بن فروخ، بصائر الدرجات، علمی تهران، ۱۳۶۲، صص ۳۷.
۱۰. دزموند مدریس، باغ وحش انسانی، پرویز پیر، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۴، صص ۴ - ۱.

